

## نظام جانشینی در نهاد مرجعیت تامه شیعه (۱۲۶۶ - ۱۳۸۰/۱۲۲۹ - ۱۳۴۰ ش)

امیرحسین حاتمی<sup>۱</sup>پژوهش‌نامه  
تاریخ تشیعسال اول، شماره ۳،  
پاییز ۱۳۹۸

### چکیده

۱۹

میان سال‌های ۱۲۶۶ - ۱۳۸۰/۱۲۲۹ - ۱۳۴۰ ش یکی از مهم‌ترین ادوار تاریخ نهاد مرجعیت دینی شیعی بود. در این دوره، مرجعیت دینی شیعه با گذار از تعدد و تکثر پیشین، با عنوان مرجعیت تامه یا عام در یک مرجع تمرکز یافت و اکثر مجتهدان دیگر در حکم وکلای این مرجع تام قلمداد شدند. مرجع تامه معمولاً از حیث دانش و دیانت و مقبولیت عام و نیز اقتدار و نفوذ کلام در موقعیتی ممتاز قرار داشت و عملاً در رأس تشکیلات روحانیت شیعه تلقی می‌شد. با این همه، پس از درگذشت مرجع تامه، ساز و کار جانشینی وی، معمولاً موضوعی مناقشه برانگیز بود. در پژوهش حاضر، چارچوب و چگونگی نظام جانشینی در نهاد مرجعیت تامه بررسی شده است: پس از درگذشت مرجع کل، جانشین او بر مبنای چه ساز و کاری انتخاب می‌شد؟ بنابر یافته‌های پژوهش، گرچه برای انتخاب شایسته‌ترین جانشین مرجعیت کل معمولاً ضوابط مشخصی وجود داشت، رویه واحد و ثابتی در پیش گرفته نمی‌شد و همین مسأله، مهم‌ترین عامل در گسستگی‌های پدید آمده در نهاد مرجعیت تامه در این دوره بود.

### کلیدواژه‌ها:

سازمان روحانیت، نهاد مرجعیت تامه، مرجع کل، نظام جانشینی.

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی. [hatami@hum.ikiu.ac.ir](mailto:hatami@hum.ikiu.ac.ir)

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۶/۲۵ تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۸/۲۷

## درآمد

تاریخ نهاد مرجعیت دینی شیعه را از چشم اندازی کلی می توان به سه دوره تقسیم کرد: دوره نخست از بدو شکل گیری این نهاد تا زمان شیخ محمدحسن نجفی (صاحب جواهر) که فاقد تشکل و متعدد و متکثر بود و بر اساس مؤلفه های جغرافیایی و قومی، به طور کلی حالتی محلی و منطقه ای داشت. دوره دوم از رحلت شیخ محمدحسن نجفی صاحب جواهر تا رحلت آیت الله بروجردی (۱۲۶۶ - ۱۳۸۰/۱۲۲۹-۱۳۴۰ش)، مرجعیت تام و عام در یک شخصیت به عنوان مرجع کل شیعیان جهان تجلی یافت و اکثر مجتهدان دیگر به نوعی نماینده و وکیل او به شمار می آمدند. دوره سوم پس از فوت آیت الله بروجردی آغاز شد و همچنان ادامه دارد. در این دوره، بار دیگر هیچ مرجعی آن اندازه قبول عام نیافت که مقام مرجعیت کل را عهده دار شود.

بنابراین، نهاد مرجعیت دینی در دومین دوره، با توجه به تمرکز پدید آمده در این نهاد، واجد خصائصی شد که آن را از دوره های پیش و پس از آن متمایز می کرد. یکی از این خصائص، ساز و کار نظام جانشینی بود. در حقیقت با توجه به اقتدار، نفوذ و مقبولیت وسیعی که مرجع کل واجد آن بود، همواره پس از فوت یک مرجع کل، بحث از جانشین فوریت و ضرورت می یافت؛ از آن رو که انتخاب هر کدام از گزینه ها برای جانشینی مرجع کل پیشین، تأثیری مستقیم بر آینده نهاد مرجعیت دینی داشت.

از این رو در پژوهش پیش رو بدون ورود به بحث چرایی و چگونگی شکل گیری نهاد مرجعیت عام و تام شیعه - که خود نیازمند بحث مبسوط دیگری است - تمرکز اصلی بر ساز و کار نظام جانشینی است. در این مقاله به این پرسش پرداخته خواهد شد که مرجعیت دینی چگونه از مرجع کل به مرجع کل بعدی منتقل می شده است؟ پیش فرض اصلی مقاله آن است که هر چند برای انتخاب شایسته ترین جانشین مرجعیت کل معمولاً ضوابط مشخصی وجود داشت، اما رویه واحد و ثابتی پیش گرفته نمی شد و همین مسأله نیز مهم ترین عامل گسستگی های پدید آمده در نهاد مرجعیت تامه در این دوره بوده است. همچنین به سبب فقدان ساز و کاری رسمی و تعریف شده برای انتخاب فقیه جامع الشرایط که هم به لحاظ علمی و هم از نظر مقبولیت عمومی اعلم و افضل از دیگران باشد، همیشه پس از فوت مراجع کل، مناقشه هایی در باب چگونگی انتخاب جانشین پدید می آورد. این مناقشه ها در نهایت به ختم مرجعیت تامه پس از فوت آیت الله بروجردی انجامید.

## ۱. زمینه تاریخی

نخستین پایه‌های مرجعیت دینی در جهان تشیع، به تدریج پس از غیبت کبری نهاده شد، اما در حقیقت مرجعیت دینی روحانیت شیعه در میان مردم و خاصه شهرنشینان، به تدریج در فرایند تثبیت آیین شیعی در سده‌های دهم و یازدهم رشد یافت؛ چندان که در متون سده دهم، تقلید از مجتهد اعلم با توجه به فقه پیشین شیعه گونه‌ای نوآوری محسوب می‌شد (فوران، ۸۳). بنابراین، تشکّل واقعی سازمان روحانیت و نهاد مرجعیت دینی شیعه را می‌بایست از دوره صفوی در نظر گرفت. در همین دوره، حکومت می‌کوشید با ابداع مناصب شیخ‌الاسلام و سپس ملاباشی، به این نهاد رسمیت بخشید (بنگرید به خاتون‌آبادی، ۵۶۶-۵۵۹).

پژوهش‌نامه  
تاریخ تشیع

سال اول، شماره ۳،

پاییز ۱۳۹۸

۲۱

در خلال دهه‌های پس از صفویه تا آغاز سلطنت فتحعلی شاه قاجار، شرایط برای تحکیم بیشتر این نهاد فراهم نبود، اما این وضعیت نیز دیری نپایید و از ابتدای سده ۱۳ مقارن پایگیری سلسله قاجارها، تحولاتی رخ داد که زمینه تشکّل و تمرکز نهاد مرجعیت دینی حتی قدرت‌مندتر از گذشته فراهم آمد و پایان سلطه مکتب اخباری‌گری، مهم‌ترین تحول بود. در مکتب اخباری‌گری، اعتماد به معنای ظاهری مجموعه اخبار و روایات شیعی کافی است و بنابراین، توسل به منابع دیگر شرع از قبیل قیاس، اجماع و اجتهاد جایز نیست. در واقع، اخباریون اجتهاد را نمی‌پذیرفتند (الگار، ۶۷). پادشاهی فتحعلی شاه قاجار و جنگ‌های ایران و روس در این دوره، تحولات زمینه‌ساز بعدی بود. شاه قاجار توجه خاصی به علما و فقهای شیعه و نهادهای مذهبی مرتبط با آنان داشت (برای توجه ویژه او به شهر قم بنگرید به مفتون دنبلی، ۱۰۰، ۱۲۳). گذشته از این، در زمان جنگ‌های ایران و روس نه تنها خود شاه، بلکه ولیعهد، نایب‌السلطنه و میرزاعیسی قائم‌مقام نیز با مجتهدان پیوندهای نزدیکی داشتند و «علما و مجتهدین و ارباب عمایم را تعظیم و تکریم» می‌کردند (همان، ۲۱۶-۲۱۵). شاه نیز از تأیید علمای مورد تکریم برخوردار بود (برای نمونه بنگرید به نجفی، ۳۳۳/۴).

همه این تحولات، زمینه تشکّل و تمرکز نهایی نهاد مرجعیت دینی شیعه را فراهم آورد. در همین دوره فقها و مراجع بزرگ، نظیر میرزای قمی صاحب‌قوانین، شیخ جعفر نجفی صاحب کشف‌الغطاء و ملااحمد نراقی صاحب عوائدالایام که همه از شاگردان مبرز بهبهانی بودند (برای شرح زندگانی اینان بنگرید به تنکابنی، ۲۲۸-۲۲۵؛ ۲۴۶-۲۲۹؛ ۱۶۷-۱۶۴)، هر یک به سهم خود پایه‌های مرجعیت دینی را استحکام بخشیدند، اما در واقع نهاد مرجعیت دینی شیعه از زمان محمدحسن نجفی صاحب جواهر (م ۱۲۶۶/۱۲۲۹ش) و به ویژه جانشین بلافصل او، شیخ مرتضی انصاری (م ۱۲۸۱) مرکزیت تام و عام یافت.

از آنجا که مقام مرجعیت، اساس دینی قدرت روحانیت بود، انتخاب شایسته‌ترین فقیه برای تصدی این مقام همیشه چالشی جدی را در پی می‌آورد. عنوان مرجعیت نمی‌توانست از طریق نصب و تعیین (به جز موارد نادر)، گزینش یا با رأی عمومی به دست آید. مقام مرجعیت در فردی متمرکز می‌شد که از شناسایی بخش بزرگی از دنیای شیعه به صورت واقعی برخوردار باشد (حائری، ۸۲). این شناسایی به مؤلفه‌های مهم و مؤثر در فرایند جانشینی نظیر دیانت و دانش خود فقیه و نیز میزان وجوهاتی که به دست هر فقیه می‌رسید، بستگی داشت (الگار، ۴۱، ۴۶). بر اساس این زمینه تاریخی، نظام جانشینی در نهاد مرجعیت تامه تحلیل و بررسی می‌شود.

## ۲. انتصاب استاد (نصب و تعیین جانشین)

گرچه مرجعیت کل شیخ مرتضی انصاری، نقطه آغاز مرجعیت عام شیعه دانسته شده است (الگار، ۴۷)، در واقع برای نخستین بار در منابع رجالی و تاریخی در توصیف شیخ محمدحسن نجفی صاحب جواهر (حدود ۱۲۰۰ - ۱۲۶۶) از اصطلاحات مربوط به مقام مرجعیت تام سخن به میان آمده است. خوانساری در شرح حال او نوشته است: «ریاست امامیه و شیعیان عرب و عجم در زمان ما که حدود ۱۲۶۲ است با اوست» (خوانساری، ۳۰۵/۲). اعتمادالسلطنه نیز موقعیت او را چنین وصف کرده است: «سال‌ها ریاست دینی جمیع شیعه امامیه روی زمین که همانا شمار ایشان تا به هشتاد کرور می‌رسد به این بزرگوار انحصار داشت، آن گروه سعادت‌پژوه فتاوی وی را مناط صحبت عمل می‌دانستند و رساله نجات‌العباد را همی در بغل می‌داشتند» (اعتمادالسلطنه، ۱۸۵/۱-۱۸۴) بنابراین، می‌توان گفت که مرجعیت تام و عام شیعه نخستین بار در وجود صاحب جواهر مصداق یافت و احتمالاً بعدها مرجعیت مطلق شاگردش شیخ مرتضی انصاری، مرجعیت عام صاحب جواهر را تحت‌الشعاع قرار داد.

گفته‌اند که صاحب جواهر ظاهراً به طلاب بسیاری اجازه اجتهاد داده بود (تکابنی، ۱۲۴؛ خوانساری، ۳۰۵/۲). اشاره اعتمادالسلطنه به نحوی است که گویی در نظر برخی، این اجازات نقطه ضعف صاحب جواهر محسوب می‌شد (اعتمادالسلطنه، ۱۸۵/۱)، اما همین موضوع نشان می‌دهد که مجتهدان و نمایندگان مرجع اعلای نجف در تمامی ایران پراکنده شده بودند و بدین‌سان نهاد وکالت مراجع شکل گرفته بود و همین نهاد بعدها در تحکیم مرجعیت عام سهمی به سزا داشت.

نکته مهم و اساسی در باب نظام جانشینی پس از صاحب جواهر آن است که می‌توان به نوعی او را بنیان‌گذار نظام جانشینی در نهاد مرجعیت دینی دانست. در واقع اقدام نجفی به عنوان

نخستین مرجع کل شیعه در تعیین تکلیف جانشین خود، راه را بر هرگونه تفرقه و تعدد در نهاد نوپای مرجعیت عام دینی بست. اگر تعدد و تکثر اجازات اجتهاد نجفی را در کنار اقدام مهم او در تعیین جانشین بلافصل قرار دهیم، این احتمال تقویت می‌شود که او پس از تثبیت جایگاه مرجعیت عام خویش و آگاهی بر اهمیت مرجعیت تامه و متمرکز در سازمان روحانیت شیعه، عامدانه کوشید با مسامحه در اعطای اجازات و پراکندن مجتهدان بی‌شمار تحت رهبری یک مرجع مقتدر و مقبول عام، تشکل و اقتدار سازمان روحانیت و نهاد مرجعیت تامه شیعه را استحکام بخشد.

### پژوهش‌نامه تاریخ تشیع

سال اول، شماره ۳،

پاییز ۱۳۹۸

۲۳

گرچه عموماً تعیین و نصب جانشین در نظام مرجعیت دینی متداول نبود، اما صاحب جواهر چندی قبل از مرگ، در سال ۱۲۶۶ق در مجلسی متشکل از عالمان بزرگ در نجف، شیخ مرتضی انصاری (۱۲۱۴ - ۱۲۸۱) را «خلیفه منصوب و نایب مخصوص» خود قرار داد و همه را نیز از این تصمیم خود مطلع کرد: «لهذا بعد از ارتحالش اختلافی پدید نگردید و مردم بر حسب تصریح وی علامه انصاری را اعلم عصر دانسته تقلید همی کردند و اولین نایب عام امام علیه السلام همی دانستند» (اعتمادالسلطنه، ۱/۱۸۵). البته این تصمیم صاحب جواهر ظاهراً در ابتدا با خودداری انصاری رو به رو شده بود: او در حضور صاحب جواهر، سعیدالعلمای مازندرانی را اعلم از خود و برای مقام جانشینی سزاوارتر دانسته بود، اما سعیدالعلمای پاسخ داده بود: «پروای اعلمیت ندارد» (الگار، ۲۱۳). با این حال به نوشته یحیی دولت‌آبادی، شیخ انصاری از زمان اقامت در اصفهان، خود را برای «ریاست تامه روحانی» حاضر می‌کرد (دولت‌آبادی، ۱/۲۴). پس از عزیمت به نجف، دانش گسترده شیخ انصاری به علاوه «سادگی فوق‌العاده‌ای که در معیشت» داشت و «زهد و تقوایی که به حد وافر» دارا بود، همه سبب شد تا «طلاب ایرانی بدانجا هجرت کرده، حوزه‌های درس و ریاست روحانی شیخ انصاری رونقی کامل» یابد «خصوصاً بعد از رحلت رؤسای بزرگ مانند صاحب جواهر و ... تألیفات او به حدی رونق می‌یابد که دایره آوازه او فقاهت فقهای عرب را محدود می‌سازد و بالاخره ریاست تامه مذهب جعفری در ایران و عربستان و همه جا منتهی می‌شود به نجف و به وجود شیخ بزرگوار» (همان، ۲۵-۲۴).

بدین ترتیب، بر اساس رویه‌ای که صاحب جواهر مقرر کرده بود، شیخ مرتضی انصاری بدون هیچگونه چالش جدی به عنوان مرجع تامه شیعیان، جانشین او شد. در صورتی که پیش‌تر قدرت سلطان به عنوان تنها قدرت متحد علیه اتحاد نیم‌بند علما ایستادگی می‌کرد (الگار، ۲۱۳).

### ۳. اشارت استاد؛ اقبال شاگردان

رویه‌ای که شیخ مرتضی انصاری بر مبنای آن به مقام مرجعیت کل رسید، دنبال نشد و خود او نیز ظاهراً تمایلی به پیروی از استادش صاحب‌جواهر در این زمینه نشان نداد. بنابراین، شیخ انصاری بدون نصب جانشین از دنیا رفت و پس از وفات او در سال ۱۲۸۱ق مسئله جانشینی وی برای زعمای فقهی و دینی شیعیان مطرح گردید. انتخاب جانشین شیخ انصاری، فرایند دیگری داشت: این فرایند مبتنی بود بر اشارات مرجع فوت‌شده و اقبال شاگردان. در واقع اشارات شیخ انصاری پس از وفاتش راهنمایی برای انتخاب جانشین معنا شد. برای نمونه او بارها گفته بود: «من برای سه نفر مباحثه می‌نمایم، میرزا محمدحسن شیرازی، میرزا حبیب‌الله رشتی و آقاجان تهرانی» (محلای، ۴۸). بدین ترتیب زمینه برای جانشینی یکی از این سه فقیه فراهم شده بود. با این همه، انتخاب جانشین فقیهی نظیر شیخ انصاری خالی از چالش نبود. یحیی دولت‌آبادی که خود و پدرش از شاگردان میرزای شیرازی بودند، بر این باور است که پس از فوت شیخ، «جمعیتی از مبرزین دعوی اعلمیت نموده، آرزو دارند به جای او بنشینند». به نوشته دولت‌آبادی، شاگردان آذربایجانی شیخ انصاری در پی مرجعیت کل آقاجان کوه‌کمره‌ای و ملامحمد ایروانی بودند و شاگردان دیگر او به میرزای شیرازی و حاج میرزا حبیب‌الله رشتی توجه داشتند و به تعبیر قابل تأمل و اغراق آمیز دولت‌آبادی «در این صورت ریاست تامه شیخ انصاری تجزیه شده ترک و فارس پیدا» کرد (دولت‌آبادی، ۲۵/۱).

در این شرایط، معیار مهم دیگری پدیدار شد: نظر طلاب و شاگردان مرجع فوت شده. در واقع همان‌گونه که دولت‌آبادی تصریح کرده نظر طلاب و شاگردان همیشه در انتخاب جانشین «مدخلیت» داشته است. در این باب نیز، سرانجام تمامی شاگردان شیخ مرتضی انصاری بر ریاست و زعامت تامه میرزای شیرازی (۱۲۳۰ - ۱۳۱۲) اتفاق کردند و تنها گروهی از طلاب آذربایجانی گرد آقاجان کوه‌کمره‌ای جمع شدند و وی را به زعامت خود برگزیدند (الامین، ۳۰۵/۲؛ محلای، ۸۸۵/۳). پس از فوت کوه‌کمره‌ای در سال ۱۲۹۹ق شاگردان او همگی به میرزای شیرازی که «استعداد ریاست تامه یافتن را از همه افزون داشت و دنیا را نیکوتر از دیگران می‌شناخت» (دولت‌آبادی، ۲۶/۱)، روی آوردند و بدین ترتیب میرزا محمدحسن شیرازی همانند استاد خود و حتی گسترده‌تر و مقبول‌تر از او زعیم بلامنازع شیعیان جهان گردید. به تصریح دولت‌آبادی، عزیمت شیرازی و به دنبال او شاگردان برجسته وی از نجف به سامره در جهت زمینه‌سازی برای مرجعیت تامه بوده است (دولت‌آبادی، ۲۷/۱-۲۶).

فرایندی که طی آن میرزای شیرازی جانشین شیخ انصاری شد و به مرجعیت تام رسید، در مورد جانشین خود او یعنی آخوند خراسانی (۱۲۵۵ - ۱۳۲۹) نیز طی شد. خراسانی از شاگردان خاص و برجسته میرزا بود و پس از آنکه میرزا حوزه درس خود را به سامراء انتقال داد، به عنوان یکی از خواص میرزا همراه او به سامرا رفت و علاوه بر شرکت در درس استاد خود، نزدیک ۹ ماه در سامرا حوزه درس تشکیل داد. میرزا حتی برخی از شاگردان خود را به شرکت در درس آخوند تشویق می‌کرد و این امر بر رونق و اعتبار حوزه درس او می‌افزود (دایره المعارف تشیع، ۱/ذیل واژه آخوند خراسانی). بدین ترتیب در زمان حیات میرزا و در اوج اقتدار و محبوبیت وی، به سبب عنایات او به شاگرد خاصش آخوند خراسانی، زمینه برای اعلمیت و مقبولیت وی فراهم شده بود.

با وجود این، پس از رحلت میرزای شیرازی به سبب جایگاه بی‌همتای وی در میان مجتهدان پیش از او که بیشتر به سبب صدور فتوای تحریم در جنبش تنباکو حاصل شده بود، بحث اعلمیت و جانشینی مطرح شد. دولت آبادی که از نزدیک شاهد بروز این مناقشات بود، در این زمینه نوشته است: «خلاصه رحلت میرزا در عراق عرب و ایران تأثیر شدیدی می‌کند و البته باید چنین باشد، زیرا که رؤسای روحانی مهم دیگر که نسبت به این رئیس اول در مرتبه دوم واقع شده بوده‌اند و مابین خودشان هم رقابت‌هایی وجود داشته در این موقع برای احراز مقام اولیّت کوشش می‌نمایند و هریک طرفدارانی دارند که برای آنها کار روائی می‌کنند. خصوصاً که مسئله اعلمیت در این وقت از مهم‌ترین مسائل روحانیت شمرده می‌شود. بلی مسئله اعلمیت است که پس از رحلت میرزای شیرازی موجب هیاهوی شدیدی در عالم روحانیت می‌گردد... اکنون که او از میان رفته تقلیدکنندگان او در جستجوی اعلم برای ادای تکلیف شرعی جد و جهد می‌نمایند. از مجتهدینی که در حوزه میرزای شیرازی بوده چند تن داعیه این مقام را دارند که مهمترین آنها آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، آقاسید محمد کاظم یزدی، آقاسید اسماعیل صدر و آقامیرزا محمد تقی شیرازی می‌باشند. در صورتی که در نجف و کربلا اشخاص مهم دیگری نیز وجود دارند. مانند حاج میرزا حسین تهرانی و شیخ محمد حسن مامقانی و ملا محمد شریبانی و...» (دولت آبادی، ۱۳۳/۱).

دولت آبادی بعد از بیان این مطلب از این وضع اظهار نگرانی می‌کند که اگر هرچه سریع تر علمای شیعه بر سر انتخاب جانشینی شایسته برای میرزای شیرازی به توافق نرسند «عظمت کلمه اعلمیت که با پیرایه‌های دیگر در وجود میرزای شیرازی خودنمایی داشته با خود او و با همان پیرایه‌ها در خاک می‌رود و دیگر بعد از آن مقتدای معظم نمی‌توان مقام او را به آن جمعیت احراز نماید» (همان، ۱۳۴). وی از میان مدعیان اعلمیت، آخوند خراسانی را سزاوارترین فرد برای این

مقام می دانست: «و در میان اصحاب میرزای شیرازی کسی که برای پیروی نمودن از سیاست او بیش از همه استعداد بروز می دهد آخوند ملامحمدکاظم خراسانی است» (همان، ۱۳۵). گویا نظر گروه چشمگیری از دیگر شاگردان میرزا نیز همین بود و در نهایت نیز نظر آنان «مدخلیت» یافت و اقبال آنان به درس آخوند فرایند جانشینی و مرجعیت تامه او را نهایی کرد.

#### ۴. گسست و فترت در مرجعیت تامه

پس از فوت ناگهانی آخوند خراسانی (۱۳۲۹/۱۲۹۰ ش)، فرایند جانشینی او، نه از طریق نصب و تعیین دنبال شد و نه اشارت استاد و اقبال شاگردان. به همین سبب هیچ‌یک از جانشینان احتمالی او آن اندازه مقبولیت عام نیافتند که عهده‌دار مقام مرجعیت کل گردند. سبب را به احتمال بسیار می باید در تأثیر تحولات سیاسی در جریان مشروطیت و پس از آن جست و جو کرد. در واقع انشقاق علنی در صفوف روحانیت (مشروطه‌خواه و ضدمشروطه) اجازه نمی‌داد شاگردان و مقلدان بر زعامت یک مرجع کل اجماع کنند. بنابراین، تعدد و عدم تمرکز در نهاد مرجعیت بروز یافت، با این تفاوت که علاوه بر معیارهای مرسوم جغرافیایی و قومی، در این زمان گرایش‌های سیاسی و مواضع مراجع نسبت به مشروطیت نیز در اقبال و روی‌آوری طلاب به درس مراجع مؤثر بود.

پس از آخوند خراسانی مرجعیت عمدتاً میان سیدمحمدکاظم یزدی (۱۲۴۷-۱۳۳۷)، میرزامحمدتقی شیرازی (۱۲۵۶ - ۱۳۳۸) و شیخ‌الشریعه اصفهانی (۱۲۶۶-۱۳۳۹) تقسیم شد. یزدی (برای شرح زندگانی او بنگرید به حبیب‌آبادی، ۱۳۲۱/۴ به بعد؛ مدرس تبریزی، ۳۹۱/۵) مرجعی برجسته بود و با مشروطه همدلی نداشت و به همین سبب، در اواخر عمر آخوند خراسانی در تقابل علنی با او قرار گرفته بود. او در این زمان در میان مسلمانان قفقاز از احترام زیادی برخوردار بود (حائری، ۱۱۶). شیرازی (برای شرح زندگانی او بنگرید به حرزالدین، ۲۱۸/۲-۲۱۵؛ حبیب‌آبادی، ۱۵۳۶/۵-۱۵۳۴) و شیخ‌الشریعه (برای شرح زندگانی او بنگرید به حرزالدین، ۱۵۴/۲ به بعد) به طور عمده در عراق و قسمت‌هایی از ایران مورد رجوع بودند. پس از فوت یزدی و شیرازی، شیخ‌الشریعه مدت اندکی مرجعیت تامه یافت.

مرجعیت کل شیخ‌الشریعه هم دوامی نداشت و او یک سال بعد در سال ۱۳۳۹ ق درگذشت. بدین ترتیب، مسأله جانشینی دوباره مطرح شد. در این زمان مرجعیت کل میان سه تن از شاگردان برجسته آخوند خراسانی تقسیم شده بود: میرزای نایینی (۱۲۷۶-۱۳۵۵ / ۱۲۴۰-۱۳۱۵ ش)، سید ابوالحسن اصفهانی (۱۳۶۵-۱۲۸۴ / ۱۳۲۵-۱۲۴۶ ش) و شیخ عبدالکریم حائری (۱۳۵۵-۱۲۶۷



/ ۱۳۱۵-۱۲۳۸ش). ابتدا چنین به نظر می‌رسید که نایینی بتواند مرجعیت تامه را در دست گیرد. تقدم سنی و تحصیلی میرزای نایینی بر عالمان هم‌عصر خود و برخورداری از دانش و تقوا موجب شده بود که حتی در زمان حیات شیخ‌الشریعه، «اول مدرس و اعلم و اتقی در نجف شناخته» شود. به همین سبب پس از وفات شیخ‌الشریعه، «بیشتر اهل عراق» و شیعیان لبنان و «همه اهالی هندوستان» و برخی از ایرانیان مرجعیت او را پذیرفتند (مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست، ۲۹)، اما با اینکه به قول آقاضیاء عراقی (۱۲۸۷ - ۱۳۶۱/هـ ۱۳۲۱ش) میرزای نایینی «از همه معاصرین خود برتر بود» (مرتضوی لنگرودی، ۳۱)، در ایران «مرجعیت تامه» نیافت. احتمالاً افزون بر وجود آیت‌الله حائری در قم - که خود همچون نایینی از شاگردان میرزای شیرازی و آخوند خراسانی بود - نکاپوهای مشروطه‌خواهانه نایینی در این امر مؤثر بوده‌است.

از سوی دیگر، با توجه به اقامت حائری در حوزه قم، مرجعیت او در خارج از ایران چندان مقبول نیفتاد. در این میان، مرجعیت سید ابوالحسن اصفهانی به تدریج و به شکل روزافزونی گسترده‌تر و مقبول‌تر می‌شد.

#### ۵. تثبیت مجدد مرجعیت تامه

در این زمان مجموعه‌ای از عوامل سبب شد تا به تدریج مرجعیت تامه آقا سید ابوالحسن اصفهانی تثبیت شود. نخست آنکه اصفهانی حدود ۱۷ سال به صورت ممتد و مستمر از درس آخوند خراسانی بهره‌مند شده بود و از نزدیک‌ترین و بهترین شاگردان و اصحاب این مرجع کل به شمار می‌رفت. نزدیکی اصفهانی به آخوند و فرزندان او به اندازه‌ای بود که حتی کمک سید محمد کاظم یزدی را نپذیرفت، شاید از آن روی که تصور نشود از کسی که با استادش درگیر بوده، پولی دریافت کرده است. اعتماد خراسانی به آقا سید ابوالحسن نیز آن اندازه بود که وی را نامزد نمایندگی مراجع در مجلس شورای ملی کرده بود تا ناظر بر مصوبات باشد و اصل طراز اول را اجرا کند (الخلیلی، ۱۰۰/۱).

عامل بعدی به توجه و عنایت میرزا محمدتقی شیرازی به عنوان یکی از سه مرجع بزرگ شیعه در این سال‌ها برمی‌گردد: شیرازی احتیاطات خود را به اصفهانی ارجاع می‌داد (مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست، ۱۰۴؛ باقری بیدهندی، ۹۵) و این در واقع بدان معنا بود که مراجعین به او فراوان خواهند بود و به تدریج نماز جماعت اصفهانی هم شلوغ و شلوغ‌تر می‌شد. همین عامل زمینه مناسب‌تری برای فراگیر شدن مرجعیت اصفهانی نسبت به دیگران فراهم می‌آورد (الامین، ۳۳۳/۲).

عامل زمینه‌ساز بعدی را باید در شخصیت معتدل و محتاط خود اصفهانی جست و جو کرد. چنانکه بیان شد، مرجعیت میرزای نایینی احتمالاً به سبب تکاپوهای او برای مشروطیت، در ایران چندان اقبالی برنیا نگیخت. در حالی که در همان زمان، بیشتر مراجعات مردم و حتی نمایندگان سیاسی ایران با اصفهانی بود (مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست، ۹۹).

در نهایت باید عمر طولانی‌تر اصفهانی را نیز در نظر گرفت. درگذشت نایینی و حائری به فاصله چندماه از یکدیگر در سال ۱۳۱۵، گام نهایی و قطعی برای مرجعیت تامه اصفهانی و جانشینی آخوند خراسانی بود. البته نباید حمایت علنی فقهای برجسته و مراجع دیگر شیعه را در این زمینه نادیده گرفت. برای نمونه، در همین زمان آیت‌الله بروجردی در پاسخ به چند تن از مقلدانش که خواستار رساله عملیه او شده بودند، گفته بود: «رساله دادن برای من آسان است، ولی شق عصای مسلمین است، فعلا علم اسلام در دست آیت‌الله اصفهانی است. ایشان مرجع علی-الاطلاق اند» (غروی علیاری، ۴۸-۴۷). همچنین آفاضلیاء عراقی از مراجع بزرگ دیگر شیعه، با اینکه خود شاگرد آخوند خراسانی و هم‌دوره و هم‌درس اصفهانی بود، ولی راضی نشد در نجف رساله چاپ کند (همان).

همه این عوامل سبب شد تا سیدابوالحسن اصفهانی به مدت ده سال (۱۳۱۵-۱۳۲۵ش) به عنوان جانشین آخوند خراسانی، مرجعیت کل و زعامت بلامنازع شیعیان جهان را عهده‌دار باشد. البته اصفهانی را باید واپسین مرجع کل مقیم عتبات دانست، زیرا در دو دهه منتهی به مرجعیت تامه او، در ایران حوزه علمیه قم با مساعی شیخ عبدالکریم حائری رونق یافته بود و به تدریج زمینه برای انتقال نهایی مرجعیت تامه به ایران فراهم می‌شد.

حائری ادعای مرجعیت تامه نداشت و حتی گفته‌اند که پس از فوت میرزای نایینی (چند ماه پیش از فوت حائری) برخی علما از حائری نسخه‌ای از کتاب الصلوه را تقاضا کردند، اما پاسخ شنیدند: «میرزای نایینی فوت کرده است، نمی‌خواهم رساله‌پراکنی کنم» (مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست، ۳۱۸). اما تصمیمی که او برای نظام جانشینی در حوزه علمیه قم گرفت، پایه‌های این حوزه را استوار کرد و زمینه انتقال مرجعیت تامه پس از اصفهانی را به قم فراهم آورد. پس از درگذشت حائری در بهمن ۱۳۱۵ش، مرجعیت در محدوده حوزه علمیه و بخش‌هایی از ایران در اختیار سه نفر از علما یعنی سید صدرالدین صدر، سید محمد حجت و سید محمد تقی خوانساری قرار گرفت. حائری به نوعی تکلیف جانشینی زعیم حوزه قم را مشخص کرده بود: بر اساس سواد گزارش شهربانی قم، ۱۰ روز پس از فوت حائری «راجع به حوزه علمیه قم چنین

انتشار دارد که آقای حاج شیخ در زمان حیات خودشان اظهار داشته‌اند و جوهاتی که اشخاص تعهد نموده می‌پرداختند» بعد از او به آقا صدرالدین صدر و سید محمد حجت که «طرف اطمینان می‌باشند» داده شود (مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست، ۳۹۸). دولت نیز البته تحولات مربوط به جانشینی حائری را زیر نظر داشت، زیرا در اواخر بهمن ۱۳۱۵ اداره کل شهربانی، از شهربانی قم توضیحاتی درباره «هویت و موقعیت» صدرالدین صدر و سید محمد حجت خواسته بود (همان، ۳۹۹).

## پژوهش‌نامه تاریخ تشیع

سال اول، شماره ۳،

پاییز ۱۳۹۸

۲۹

با این وصف در آبان ۱۳۲۵ و با درگذشت اصفهانی، مسائل گذشته مربوط به نظام جانشینی دوباره سر برآورد. نخستین گزینه برجسته برای جانشینی، حاج آقا حسین قمی (۱۲۸۲ - ۱۳۶۶ / ۱۲۴۴ - ۱۳۲۵ ش) بود و دیگری، آیت‌الله سید محمد حسین بروجردی. در این زمان برخی علمای تهران نظیر آیت‌الله میر سید محمد بهبهانی مردم را به آیت‌الله قمی ارجاع می‌دادند (گزارش‌های محرمانه شهربانی، ۴۴۶/۱). بنابر یکی از مکاتبات سفارت ایران در بغداد، چند روز پس از فوت اصفهانی، بروجردی یکی «از علما اعلام» معرفی شده که نامزد مقام ریاست دین در حال حاضر» است (مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست، ۴۴۳). بنابراین، گرچه مانند موقعیت‌های مشابه پیشین، این بار نیز «مرجعیت یک حالت تجزیه‌ای پیدا کرده بود» (معادیخواه و دیگران، ۳۸)، اما دو عامل اساسی به آیت‌الله بروجردی یاری رساند تا در اندک مدتی به عنوان جانشین اصفهانی عهده‌دار مرجعیت تامه گردد: نخست کوشش‌های علمای حوزه علمیه قم بود. در این میان آیت‌الله خمینی نقشی بارز داشت و علناً مردم را به بروجردی ارجاع می‌داد و حتی «برای این مهم به شهرها هم مسافرت می‌کرد» (مبرقی، ۷۱). همچنین، زمانی که آیت‌الله بروجردی برای درمان در بیمارستان فیروزآبادی ری بستری بود، فضلالی حوزه قم به ویژه آیت‌الله خمینی با استفاده از فرصت، با ارسال نامه و در دیدار حضوری، از وی خواستند که در قم سرپرستی حوزه را بر عهده گیرد (مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست، ۴۱۰). به نقل از آیت‌الله طالقانی گفته‌اند که فضلالی حوزه به دیدار صدرا لاشراف رفتند تا «مزه دهن دولت» را بفهمند و سرانجام نظر دولت را درباره مرجعیت یگانه بروجردی در قم مثبت یافتند. دولت نیز که با فعالیت شدید توده‌ای‌ها رو به رو بود، قصد داشت از نیروی مذهب برای مبارزه با آنان بهره گیرد (معادیخواه و دیگران، ۳۸). در همین زمان شاه نیز به دیدار بروجردی رفته (علوی طباطبایی، ۵۷-۵۶) و ظاهراً به او گفته بود: «مایلم شما به قم تشریف ببرید» (معادیخواه و دیگران، ۳۸).

عامل دوم، فوت حاج آقا حسین قمی (۱۷ بهمن ۱۳۲۵ق) سه ماه بعد از درگذشت اصفهانی بود (جعفریان، ۲۲۰). درگذشت قمی و فقدان گزینه جدی دیگر که همپراز بروجردی باشد، همزمان با کوشش‌های پیش‌گفته برای جلب رضایت آیت‌الله بروجردی، فرایند جانشینی سیدابوالحسن اصفهانی و زعامت بروجردی را نهایی کرد. زعامت بروجردی در قم، برای نخستین و البته آخرین بار، مرجعیت تامه را از نجف به قم منتقل کرد. آیت‌الله بروجردی، طی پانزده سال مرجعیت تامه و بر زمینه پیشرفت‌های تکنولوژیک، که ارتباط مرجع کل را با وکلا در سراسر جهان بسیار تسهیل کرده بود، دوران طلایی شیخ مرتضی انصاری را در مرجعیت دینی زنده کرد.

### ۶. تشّت در نظام جانشینی: دوگانه قم - نجف و پایان عصر مرجعیت تامه

اما مشکلات و اختلافات ناشی از فقدان ساز و کار مشخص و پایدار در نظام جانشینی مرجعیت دینی، این بار نیز پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی در فروردین ۱۳۴۰ش ظاهر شد. این بار علاوه بر همه این اختلافات، مسأله سرنوشت‌ساز دیگری نیز موضوع جانشینی را کاملاً تحت تأثیر قرار داد: در واقع و برای نخستین بار در تاریخ نهاد مرجعیت دینی شیعه این مسأله اساسی مطرح شد که مرجعیت در قم مستقر باشد یا نجف. در نجف درخشان‌ترین چهره آیت‌الله سید محسن حکیم بود و در قم به جز آیت‌الله خمینی، آیات سیدکاظم شریعتمداری، محمدرضا گلپایگانی و مرعشی نجفی مطرح بودند. در تهران حاج سیداحمد خوانساری و در مشهد آیت‌الله میلانی حضور داشتند (جعفریان، ۲۳۴).

جدای از این مسأله، عامل دیگری نیز به میان آمد و بر معادلات جانشینی تأثیر جدی نهاد. این عامل دخالت تلویحی نظام سیاسی در انتخاب جانشین آیت‌الله بروجردی بود. در ایران محمدرضا شاه که بر خلاف دور قبل، این بار در پی انتقال مرجعیت تامه از ایران بود، تلگراف تسلیت خود را به مناسبت درگذشت آیت‌الله بروجردی، برای آیت‌الله حکیم فرستاد. شاه در این تلگراف تصریح کرده بود: «شما جانشین امام زمان علیه السلام هستید. اعلم علمای کره زمین هستید، حجت خدا هستید» (طباطبایی، ۲۸)، اما از سوی برخی محافل مذهبی این اقدام شاه به معنای مقدمه‌ای برای انحلال حوزه علمیه قم تلقی شد (قیام پانزده خرداد به روایت اسناد ساواک، ۲۹۲/۱). برای نمونه، آیت‌الله خمینی دو سال بعد طی یک سخنرانی تصریح کرد: «اینها از زمان مرحوم آقای بروجردی این نقشه را داشتند ... از همان اول اینها شروع کردند به اسم احترام از

مرکزی، کوبیدن این مرکز را ... نه از باب اینکه به نجف علاقه داشتند [بلکه] از باب اینکه قم را نمی‌خواستند» (خمینی، ۲۰۷/۱-۲۰۶).

بنابراین، درست عکس خواسته شاه، بسیاری از علما و فضلا بر آن بودند تا از میان علمای داخل کشور کسی را به مرجعیت برگزینند. توضیحات آیت‌الله کاشانی در همین زمان درباره جانشینی آیت‌الله بروجردی، نشان می‌دهد که فضای جانشینی در ایران تا چه میزان متفاوت از نجف بود. در مجلس ختم آیت‌الله بروجردی، کاشانی احتمالا با کنایه به روش محتاط و دوری-گزینی آیت‌الله حکیم از امور سیاسی، تأکید کرده بود: باید حتما کسی که علم اسلام را به دست می‌گیرد به تمام شیعیان تعهد بدهد که وارد سیاست شود. چون علم و سیاست در درجه اول کار مراجع تقلید باید باشد و مراجع تقلیدی که به سیاست توجه نداشته باشند، ارزش ندارند و انگلیسی‌ها در کله مردم کرده‌اند که آیت‌الله خوب کسی است که اصلا کاری به کار سیاست نداشته باشد (قیام پانزده خرداد به روایت اسناد ساواک، ۲۷۹/۱).

با این وصف در نهایت هم گرایش‌های سیاسی مراجع متعدد تقلید و مقلدان آنها عاملی مهم در گزینش آنها به عنوان جانشین آیت‌الله بروجردی گردید. به طور کلی در میان مراجع ایران در این زمان می‌توان سه نوع گرایش را از هم تمیز داد: نخست گرایشی که از دخالت در سیاست پرهیز داشت. روحانیون این گرایش به گونه‌ای خاص تقدس‌گرا و گاه ولایتی بودند؛ نمونه مشخص این روحانیون آیت‌الله سید احمد خوانساری بود. گرایش دوم روحانیون میانه‌رو بودند که در عین مخالفت با سلطنت پهلوی و مظاهر فساد آن، حاضر نبودند وارد مبارزه‌ای قهرآمیز شوند. آیات شریعتمداری، گلپایگانی و مرعشی نجفی را می‌بایست در این گرایش جای داد. گرایش سوم که نمونه مشخص آن آیت‌الله خمینی بود، به جد وارد صحنه سیاست شدند و برای خلع سلطنت پهلوی به فعالیت سیاسی روی آوردند (جعفریان، ۲۴۱-۲۳۶).

این تشّت آراء و مناقشات و مباحثات در باب جانشینی که در نهایت نیز به سرانجام مشخصی نرسید و پایانی بود بر عصر مرجعیت تامه شیعه، شماری از روحانیون فعال در عرصه فرهنگ عمومی اسلامی را بر آن داشت تا در این وضعیت بحرانی، چاره‌ای بیاندیشند. نتیجه این تکاپو پدید آمدن کتاب بحثی درباره مرجعیت و روحانیت به قلم برخی از اندیشمندان بود که در سال ۱۳۴۱ش منتشر شد. نویسندگان این مقالات، همگی وجهی از مشکلات مرجعیت پس از آیت‌الله بروجردی را بررسی کرده بودند. شاید مهم‌ترین مقاله در زمینه مورد نظر این پژوهش، مقاله آیت‌الله طالقانی با عنوان «تمرکز و عدم تمرکز مرجعیت و فتوی» است. طالقانی مرجعیت را از جنبه تمرکز یا عدم

تمرکز مرجعیت، به سه گونه تقسیم می‌کند: نخست تمرکز مطلق، در فتوا و امور اداری دین در یک یا چند فرد و مرکز. دوم، نبودن هیچگونه مرکزیتی به هر صورت ممکن. سوم تمرکز در فتوا و امور اداری در هیأت اجتماع و شورا (طالقانی، ۲۰۳). به باور طالقانی در صورت نخست یعنی تمرکز کامل مرجعیت، حق رأی و نظر دادن و امور اداری، از دیگر فقهاء با همه شایستگی که دارند، عملاً سلب می‌شود. همچنین تشخیص مرجع اعلم در تمام مسائل و فروع دین در مرحله اثبات و عمل، بسیار دشوار و حتی محال است. گذشته از اینها، تمرکز مرجعیت در فتوا که ملازم خواهد بود با تمرکز اداره و اخذ و رد وجوه، در واقع مسئولیتی سنگین بر دوش یک مرجع آن هم اغلب در دوره ضعف قوا و پیری خواهد بود. بنابراین اشخاصی «به نام معاونت و کمک به شریعت» پیرامون او را می‌گیرند که بسا «ناوارد و یا ناصالحند و یا سوء نیت دارند و همین‌ها موجب آن می‌شود که زعیم دینی هر چه بیشتر از وضع زمان و گرفتاری‌های مسلمانان و دسائس دشمنان، بی‌خبر و در حجاب بماند و رشته پیوند دینی مردم با او جز با واسطه بریده شود». طالقانی حتی تصریح می‌کند گاهی «چنانکه مشهود شده، تمرکز به صورت استبداد دینی در می‌آید». با این توضیحات، طالقانی در نهایت نتیجه می‌گیرد که تمرکز در مرجعیت در فتوا و اداره، نه دلیل فقهی دارد و نه به مصلحت دین و نه جامعه مسلمین است (همان: ۲۰۷-۲۰۳).

به باور طالقانی، صورت دوم یعنی نبودن هرگونه مرکزیت در مرجعیت نیز به صلاح نیست «زیرا عدم ارتباط مراجع دین و اختلاف سلیقه و محیط و اختلاف در جواب مراجعین، موجب تحیر و پراکندگی مسلمانان و عدم تفاهم و تعاون رهبران می‌گردد» (همان، ۲۰۷). در نهایت طالقانی صورت سوم یعنی «تمرکز در هیأت و اجتماع» را صحیح‌ترین شکل مرجعیت می‌داند. به باور او، در حال حاضر با سهولت وسایل ارتباط جمعی، باید «هرچندی یکبار مراجع دین و اهل نظر و تشخیص جمع شده تا مسائل و حوادث واقعه را مورد شور قرار دهند و پس از استخراج رأی از این شورا، نتیجه و تکلیف قطعی عامه مسلمانان را اعلام کنند». طالقانی تأکید می‌کند که این شکل از مرجعیت مطلب تازه‌ای نیست و پس از غیبت کبری «احترام و استناد به نظر اکثریت و اجماع پیوسته سیره فقها در بیان فتوا بوده است». به نظر طالقانی، این شیوه منافی زعامت و مرجعیت یک نفر صالح مقتدرتر از دیگران نیست «بلکه از لحاظ اجتماعی بیشتر به صلاح بوده و تمرکز و وحدت رأی و فکر بیشتری فراهم» می‌کند (همان، ۲۱۰-۲۰۷).

## نتیجه

بر مبنای مجموع مباحث مطرح شده پیرامون نظام جانشینی در نهاد مرجعیت تامه شیعه، اکنون می‌توان با قطعیت بیشتری به پرسش اصلی تحقیق پاسخ گفت: پس از درگذشت یک مرجع کل، جانشین او بر مبنای چه ساز و کاری انتخاب و چه رویه‌ای در این زمینه دنبال می‌شد؟ تحلیل و بررسی تاریخ نهاد مرجعیت تامه (۱۲۶۶ - ۱۲۲۹/۱۳۸۰ - ۱۳۴۰ ش) به وضوح نشان داد که گرچه برای انتخاب جانشین اعلم و افضل مرجع کل ضوابط مشخصی وجود داشت، اما رویه واحد و ثابت و فرایند پایداری در پیش گرفته نمی‌شد و همین مسأله مهم ترین عامل گسست‌ها و فترت‌های پدید آمده در فرایند جانشینی هریک از مراجع کل بود. ابتدا شیخ مرتضی انصاری بر مبنای تصریح استادش صاحب جواهر که او را به جانشینی خود «نصب» کرده بود، به مقام مرجعیت تامه نائل شد، اما این رویه در مراحل بعدی ادامه نیافت و انتخاب میرزای شیرازی و آخوند خراسانی به مرجعیت تامه با اشاره استادان ایشان و نیز اقبال شاگردان صورت گرفت. این رویه نیز در مراحل بعدی به طور کامل پی گرفته نشد و به همین سبب، پس از درگذشت آخوند خراسانی، بر انتخاب یک مرجع کل اجماع صورت نگرفت و گسستی چندین ساله در نهاد مرجعیت تامه رخ داد. از این زمان به بعد، تحولات سیاسی در نظام جانشینی تأثیر تمام داشت. پس از یک دوره گسست و فترت، مجموعه‌ای از عوامل متعدد نظیر دیانت، دانش، احتیاط و دوری‌گزینی سید ابوالحسن اصفهانی از سیاست و نیز درگذشت گزینه‌های جانشینی دیگر نظیر نایینی و حائری دست به دست هم داد تا زعامت تامه اصفهانی متحقق گردد. کوشش‌های مجدانه شاگردان و حامیان آیت‌الله بروجردی مهم‌ترین عاملی بود که پس از درگذشت اصفهانی، راه مرجعیت تامه او را هموار کرد. بروجردی نه با نصب و تعیین و نه با اشاره استاد به این مقام رسیده بود. او تنها بر بنیاد دیانت و دانش خود و البته مساعی مستمر شاگردان و علاقه‌مندانش، عهده‌دار مرجعیت تامه گردید. زعامت فراگیر اصفهانی و بروجردی، خاطره عصر طلایی مرجعیت تامه - از انصاری تا خراسانی - را تجدید کرد، اما با توجه به مناقشات جدی پیش‌گفته بر سر نظام جانشینی در دوره پس از درگذشت بروجردی، شرایط دگرگون شد. در نهایت نیز، افزایش نقش عوامل سیاسی در انتخاب مراجع و نیز دوگانه حوزه قم - نجف، پرونده مرجعیت تامه را دست کم تاکنون بست. به نظر می‌رسد که اگر زعمای علما و مراجع شیعه بر سر ساز و کار و مکانیسم جانشینی واحد و ثابت و یکپارچه به اجماع رسیده بودند و جانشینی در نهاد مرجعیت تامه صرفاً از طریق همین ساز و کار انجام می‌گرفت، به احتمال بسیار مناقشات و مجادلات تضعیف‌کننده اقتدار و پیوستگی مرجعیت تامه رخ نمی‌داد و گسست‌ها و فترت‌های موجود در این نهاد نیز پدید نمی‌آمد.

پژوهش‌نامه  
تاریخ تشیعسال اول، شماره ۳،  
پاییز ۱۳۹۸

## منابع

- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه (المآثر و الآثار)، به کوشش ایرج افشار، تهران، اساطیر، ۱۳۶۲ش.
- الامین، السید محسن، اعیان الشیعه، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۲م.
- باقری بیدهندی، ناصر، «نجوم امت: آیت الله العظمی سید ابوالحسن موسوی اصفهانی»، قم، نور علم، دوره ۳، شماره ۴، مهر ۱۳۶۷ش.
- تنکابنی، محمدبن سلیمان، قصص العلماء، به کوشش محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳ش.
- جعفریان، رسول، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳ش.
- حائری، عبدالهادی، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۱ش.
- حبیب آبادی، میرزا محمد علی، مکارم الآثار، اصفهان، انجمن کتابخانه‌های عمومی اصفهان، ۱۳۵۱ش.
- حرزالدین، محمد، معارف الرجال فی تراجم العلماء و الأدباء، تعلیق محمدحسین حرزالدین، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، بی‌تا.
- خاتون‌آبادی، سیدعبدالحسین، وقایع‌السنین و الاعوام، به کوشش محمدباقر بهبودی، تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۵۲ش.
- الخلیلی، جعفر، هکذا عرفتهم، انتشارات المكتبة الحیدریه، ۱۴۲۶ق/۱۳۸۴ش.
- خمینی، روح‌الله، صحیفه امام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸ش.
- خوانساری، میرزا محمدباقر موسوی، روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، تحقیق اسدالله اسماعیلیان، تهران، مکتبه اسماعیلیان، ۱۳۹۱ق.
- دایره المعارف تشیع، زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادی و دیگران، تهران، بنیاد اسلامی طاهر، ۱۳۶۶ش.
- دولت آبادی، یحیی، حیات یحیی، تهران، عطار-فردوسی، ۱۳۶۱ش.
- طباطبایی، سیدهادی، فقیهان و انقلاب ایران: یک نسل پس از آیت‌بروجردی، تهران، کویر، ۱۳۹۵ش.



- علوی طباطبایی، سیدمحمدحسین، خاطرات زندگانی حضرت آیت الله العظمی آقای بروجردی، تهران، اطلاعات، ۱۳۴۱ش.
- غروی علیاری، شیخ علی، «مصاحبه با آیت الله حاج شیخ علی غروی علیاری»، حوزه، شماره ۶۳ و ۶۴، تابستان ۱۳۷۳ش.
- فوران، جان، مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه احمد تدین، تهران، رسا، ۱۳۸۳ش.
- قیام پانزده خرداد به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۸ش.
- الگار، حامد، دین و دولت در ایران: نقش علمادر دوره قاجار، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، توس، ۱۳۹۶ش.
- گزارش های محرمانه شهربانی، به کوشش مجید نفرشی و محمود طاهراحمدی، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۱ش.
- مبرقعی، سیدمرتضی، «مصاحبه با آیه الله سیدمرتضی مبرقعی»، حوزه، شماره ۴۳ و ۴۴، بهار ۱۳۷۰ش.
- محلاتی، الشیخ ذبیح الله، مآثر الکبرا فی تاریخ سامراء، المجلد الثانی، نجف، مطبعة الزهراء، ۱۳۶۸ق.
- مدرس تبریزی، میرزاحمدعلی، ریحانه الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه و اللقب، تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۷۴ش.
- مرتضوی لنگرودی، محمدحسن، «مصاحبه با آیت الله حاج سیدمحمدحسن مرتضوی لنگرودی»، حوزه، شماره ۵۵، بهار ۱۳۷۲ش.
- معادیخواه، عبدالمجید و دیگران، «خاطره گویی مشترک»، یاد، سال دوم، شماره ۵، زمستان ۱۳۶۵ش.
- مفتون دنبلی، مآثر سلطانیه، به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، تهران، انتشارت روزنامه ایران، ۱۳۸۳ش.
- موسوی اصفهانی، محمد مهدی، احسن الودیعه فی تراجم اشهر مشاهیر مجتهدی الشیعه، بغداد، مطبعة الایتام، بی تا.
- نجفی، شیخ جعفر، کشف الغطاء عن مبهمات الشریعه الغراء، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۰ش.